

درس شانزدهم

خیر و شر

*پیام و درون مایهٔ درس: این داستان بیان کنندهٔ کشاکش همیشگی نیکی و بدی و حاکمیت خوبی هاست و نشانگر این حقیقت است که نیک اندیش سرانجامش رستگاری است و بداندیشی به تباهی و نابودی می انجامد.

دو رفیق بودند به نام «خیر و شر». روزی آهنگ سفر کردند. هر یک توشهٔ راه و مَشکی پر آب با خود برداشتند و رفتند تا به بیابانی رسیدند که از گرما چون تنوری تافته بود و آهن در آن از تابش خورشید نرم می شد.

*آهنگ: قصد، عزم *توشه: آذوقه، خوراک اندک، زاد، خوراکی که در سفر با خود بدارند *مشک: پوست دباغی شدهٔ گوسفند که آن را قالبی کنده باشند و در آن آب یا دوغ یا چیز دیگر نگه داری می کنند، خیک *تافته: گداخته، برافروخته، داغ و سوزان *تشبیه: بیابان به تنور به سبب شدت گرما *اغراق: در شدت گرما به حدی که آهن نرم می شد.

خیر که بی خبر از این بیابان سوزان، آب های خود را تا قطرهٔ آخر، آشامیده بود تشنه ماند اما چون از بد ذاتی رفیق خود خبر داشت، دم نمی زد؛ تا جایی که از تشنگی بی تاب شد و دیده اش تار گشت.

*دم نمی زد: کنایه از سخنی نمی گفت، حرفی نمی زد *بی تاب: بی قرار، بی طاقت، کسی که قرار و آرام ندارد. *دیده: چشم *تار: تیره، تاریک سرانجام دو لعل گران بهایی را که با خود داشت، در برابر جرعه ای آب به شر وا گذاشت. شر به سبب خُبثِ طینت آن را نپذیرفت و گفت: از تو فریب نخواهم خورد. اکنون که تشنه ای، لعل می بخشی و چون به شهر رسیدیم آن را باز می ستانی. چیزی به من ببخش که هرگز نتوانی آن را پس بگیری.

خیر پرسید: منظورت چیست؟

گفت: چشم هایت را به من بفروش.

خیر گفت: از خدا شرم نداری که چنین چیزی از من می خواهی؟ بیا و لعل ها را بستان و جرعه ای آب به من بده.

*لعل: ازسنگ های گران بها به رنگ سرخ، مانند یاقوت *جرعه: کم کم نوشیدن، آن مقدار از آب یا هر چیز مانند آن که یک بار بیاشامند

*وا گذاشت: واگذار کرد، فعل پیشوندی است مانند بازی ستانی، پس بگیری *به سبب: حرف اضافهٔ مرکب *خُبث: پلیدی

*طینت: سرشت، باطن، درون *خُبث طینت: بد جنسی، بد ذاتی *تشنه ای: تشنه هستی *باز می ستانی: پس می گیری *شرم: خجالت، حیا

۱-حالی آن لعلِ آبدار گشاد پیش آن ریگ آبدار نهاد

حالی: فوراً، بی درنگ، قید *لعل: سنگ قیمتی به رنگ سرخ *آبدار: خوش رنگ، شفاف و درخشان

*ریگ: سنگ ریزه، خُرده سنگ، شن، بی ارزش و سخت است و شر به سبب سرسختی و سنگ دلی و منشا آب بود، به ریگ مانند شده است.

*ریگ آبدار: شخصی سخت دل که در بیابان، آب به همراه داشت، منظور شر؛ *توجه: آب سرچشمه از ریگ بیرون می آید.

*جناس تام یا همسان: آبدار: (در مصراع اول) درخشان، آبدار: (در مصراع دوم) کسی که آب همراه دارد *ریگ: استعاره از شر

*ریگ آبدار: می تواند ابهام داشته باشد: ۱-شر که صاحب آب بود ۲-به معنی ناخالص که می تواند صفت «شر» باشد. *مراعات: آب و ریگ

معنی: خیر، فوراً آن دو لعلِ درخشان را از لباس خود درآورد و آن ها را پیش شرکه مانند زمین ریگ، سخت و آبدار بود، نهاد.

۲-گفت مُردَم ز تشنگی دَریاب آتشم را بگش به لختی آب

*از: به سبب *دَریاب: مرا درک کن، به تشنگی من پی ببر، بفهم، به من کمک کن و از تشنگی رهایم کن.

*بگش: خاموش کن *لختی: مقداری *بیت چهار جمله دارد *مُردَم: کنایه از دچار سختی و رنج و عذاب شدم

*آتش: استعاره از تشنگی *تضاد: آتش و آب

*معنی: خیر گفت: از شدت تشنگی هلاک شدم، به من کمک کن (مرا درک کن) و با اندکی آب، تشنگی ام را برطرف کن.

۳-شربتِ آب از آن زُلالِ چو نوش یا به همتِ ببخش یا بفروش

*شربت: مقداری از نوشیدنی که به یک بار نوشیده می شود *شربتِ آب: مقداری آب *زُلال: ویژگی آب صاف و گوارا، شیرین و خوشگوار

*نوش: شهد، عسل *همت: بخشش، جوان مردی، بلند طبعی، بلند نظری

*جناس: آب و آن *تشبیه: آب زلال به نوش *مراعات نظیر: شربت و نوش

معنی: مقداری آب از آن آب گوارا که مانند عسل است یا از سر بلند نظری به من بخش یا بفروش.

*هر چه خیر التماس کرد، سود نبخشید و چون از تشنگی جانش به لب رسید، تسلیم گشت و:

*جانش به لب رسید: کنایه از صبرش تمام شد

۴- گفت تیغ و دشنه بیار شربتی آب سوی تشنه بیار

تیغ: شمشیر، هر چیز برنده *دشنه: خنجر *تشنه: صفت جانشین اسم، منظور «خیر»

*جناس ناقص یا ناهمسان: دشنه و تشنه *مراعات نظیر: شربت و آب و تشنه؛ و تیغ، دشنه

معنی: خیر گفت: بلند شو، شمشیر و خنجر را بیاور (چشمانم را در بیاور) و مقداری آب به من تشنه برسان.

۵- دیده آتشین من برگش و آتشم را بگش به آبی خوش

*دیده: چشم *آتشین: صفت نسبی و مشتق، آتشی، از آتش، به رنگ آتش، سرخ تیره، صفت چشم است به دلیل بی تابی و سرخی از شدت

تشنگی *برگش: فعل پیشوندی، بیرون بکش، در آور *بگش: خاموش کن *آبی خوش: آبی گوارا

آتش: استعاره از تشنگی *واج آرایی یا نغمه حروف: /ش / بر بار موسیقیایی شعر افزوده است.

معنی: چشم‌های سرخ و برافروخته مرا از کاسه چشمم بیرون بیاور و آتش تشنگی‌ام را با مقداری آب گوارا فروبشان.

۶- شمر که آن دید، دشنه باز گشاد پیش آن خاک تشنه رفت چو باد

*دشنه: خنجر *باز گشاد: باز کرد، در آورد *تشنه: صفت جانشین اسم (خیر) که در عین حال با خاک تناسب دارد؛ زیرا خاک همواره تشنه است.

*جناس ناقص یا ناهمسان: دشنه و تشنه *خاک: استعاره از خیر به دلیل خاک نهادی و تواضع او *تشبیه: شر به باد

*مراعات نظیر: خاک و باد، تشنه و خاک *تضاد: خاک و باد *باد: نماد سرعت *مصراع دوم: کنایه از حرکت با سرعت زیاد

معنی: هنگامی که شردخواست خیر را شنید، خنجرش را باز کرد و مثل باد به سرعت به سمت خیر حرکت کرد.

۷- در چراغ دو چشم او زد تیغ نامدش گشتن چراغ دریغ

دریغ: افسوس، تأسف، حسرت *ضمیر «-ش» در نامدش متمم است (برای او نیامد، برای او نشد) *گشتن: خاموش کردن

*چراغ چشم: اضافه تشبیهی، تشبیه چشم به چراغ، وجه شبه: روشنایی *چراغ مصراع دوم: استعاره از چشم خیر

*گشتن چراغ: کنایه از خاموش کردن و از بین بردن چشم و نابینا کردن *تکرار: چراغ *جناس تام یا همسان: چراغ

معنی: خنجرش را در چشمان روشن خیر فرو کرد و از نابینا کردن چشمان خیر، هیچ متأسف نشد.

۸- چشم تشنه چو کرده تباه آب ناداده کرد همت راه

*تشنه: صفت جانشین اسم (خیر) *تباه: فاسد، خراب *تباه کردن: از بین بردن *چو: وقتی که *ناداده: نداده *همت: در این جا، قصد و عزم

معنی: وقتی شر چشمان خیر را نابینا کرد، بدون آن که آبی به او بدهد، عزم راه کرد (به راهش ادامه داد).

۹- جامه و رخت و گوهرش برداشت مرد بی دیده را تهی بگذاشت

*جامه: لباس *رخت: لباس، کالا، متاع، بار و بینه *ش: مرجع آن، خیر *بی دیده: بی چشم، نابینا *تهی: تنها *گوهر: از سنگ های قیمتی

*مرد بی دیده: کنایه از خیر *مراعات نظیر: جامه و رخت *تهی: ایهام دارد ۱- تنها ۲- بدون وسایل سفر و لباس و دارایی

*معنی: شرب لباس و وسایل سفر و گوهر (در این جا، لعل) خیر را برداشت و مرد نابینا را تنها و دست خالی (بی چیز) رها کرد.

چوپان توانگری که گوسفندان بسیار داشت، با خانواده ی خود از بیابان ها می گذشت و هر جا آب و گیاهی می دید، دو هفته ای می

ماند و پس از آن گله را برای چرا به جای دیگری می برد. از قضا آن روزها گذارش به آن بیابان افتاد. دختر چوپان به جست و جوی

آب روان شد و به چشمه ای دور از راه برخورد. کوزه ای از آب پر کرد و همین که خواست به خانه بازگردد، از دور ناله ای شنید. بر اثر

ناله رفت. ناگهان جوانی را دید نابینا بر خاک افتاده است و از درد و تشنگی می نالد و خدا را می خواند. پیش رفت. و از آن آب خنک

چندان به او داد تا جان گرفت و چشم های گنده او را که هنوز گرم بود، بر جای خود گذاشت و آن را محکم بست. پس از آن جوان را

با خود به خانه برد و غذا و جای مناسبی برایش آماده کرد. شبانگاه که چوپان به خانه باز آمد، جوانی مجروح و بیهوش را در بستر

یافت و چون دانست که دیدگانش از نابینایی بسته است، به دختر گفت: درخت کهنی در این حوالی است که دارای دو شاخه بلند است. برگ یکی از شاخه ها برای درمان چشم نابینا ست و برگ شاخه دیگر موجب شفای صرعیان. دختر از پدر کمک خواست تا چشم جوان را درمان کند. پدر بی درنگ مثنی برگ به خانه آورد و به دختر سپرد. دختر آن ها را کوبید و فشرد و آبش را در چشم بیمار چکاند. جوان ساعتی از درد بی تاب شد و پس از آن به خواب رفت. پنج روز چشم خیر بسته ماند و او بی حرکت در بستر آرمید. چون روز پنجم آن را گشودند:

*گله: رمه گاو و گوسفند و سایر چهارپایان، رمه، گروه، دسته *چرا: علف خوردن حیوانات علف خوار در چراگاه، چریدن، مشتق *از قضا: اتفاقاً *گذار: عبور، گذشتن، گذرگاه، راه عبور *روان شدن: رفتن *بر اثر: به دنبال، در پی *بر اثر ناله رفت: به دنبال صدای ناله رفت *خدا را می خواند: خدا را صدا می زند، از خدا کمک می خواند *چندان: آن قدر، آن اندازه *جان گرفت: زندگانی یافتن، نیرو گرفتن پس از بیماری *صرع: بیماری غش *صرعیان: بیماران مبتلا به غش *چکاند: آب آن برگ ها را قطره قطره (چکه چکه) در چشمش ریخت. *ساعتی: مدتی کوتاه، زمان اندک *بستر: جای خواب، رختخواب گسترده شده، تشک *آرمید: استراحت کرد، خوابید

۹- چشم از دست رفته، گشت درست شد بعینه چنان که بود نخست

*بعینه: عیناً، درست، مانند *درست: بی عیب، سالم *گشت درست: بهبود یافت

*از دست رفته: کنایه از نابود شده، در این جا نابیناشده *عین: ایهام تناسب دارد: درست و عیناً-چشم که با چشم مصراع اول تناسب دارد. معنی: چشم نابیناشده خیر، بهبودیافت و مانند روز نخست، سالم و بینا شد.

خیر همین که بینایی خود را باز یافت به سجده افتاد و خدا را شکر گفت و از دختر و پدر مهربان او نیز سپاس گزاری کرد. اهل خانه هم شاد گشتند. پس از آن خیر هر روز با چوپان به صحرا می رفت و در گله داری به او کمک می کرد و بر اثر خدمت و درست کاری هر روز نزد پدر و دختر عزیزتر می شد.

*بر اثر: (در این جا) به خاطر

چون مدتی گذشت، خیر به دختر علاقه مند شد؛ زیرا که وی جان خود را به دست او باز یافته بود و پیوسته نیز از لطف و محبت او برخوردار می شد اما با خود اندیشید که این چوپان توانگر با این همه مال و منال هرگز دختر خود را به مفلسی چون او نخواهد داد و چگونه می تواند، بی هیچ اندوخته و مال، دختری را بدین جمال و کمال به دست بیاورد. سر انجام عزم سفر کرد تا بیش از این دل به دختر نبندد.

* بر خوردار: بهره مند، بهره ور *توانگر: ثروتمند *منال: مال و ثروت، درآمد *مستغلات: مستغلات: آن چه از محصول زمین و از قبیل آن به دست آید، زمین های غله خیز *مفلس: بی چیز، بی نوا، تهی دست، درویش، فقیر، گدا، مستمند *اندوخته: ذخیره شده، گنجینه، ذخیره مال *جمال: زیبایی *کمال: برتر بودن در داشتن صفات نیک، کامل بودن، آراستگی صفات، خدمندی و دانایی *جناس ناقص یا ناهمسان: جمال و کمال *عزم: اراده و قصد *دل بستن به چیزی: کنایه از شیفته چیزی شدن، چیزی را دوست داشتن

شبانگاه قصد سفر را با چوپان در میان گذاشت و گفت: نور چشمم از توست و دل و جان باز یافته ی تو. از خوان تو بسی خوردم و از غریب نوازی تو بسی آسودم. از من چنان که باید سپاس گزاری بر نمی آید، مگر آن که خدا حق تو را ادا کند. گر چه از دوری تو رنجور و غمگین خواهم شد، اما دیر گاهی است که از ولایت خویش دور افتاده ام؛ اجازه می خواهم که فردا بامداد به سوی خانه خود عزیمت کنم. چوپان از این خبر سخت اندوهگین شد و گفت: ای جوان، کجا می روی؟ می ترسم که باز گرفتار رفیقی چون شربشوی؛ همین جا در ناز و نعمت بمان.

*شباهنگام: هنگام شب *نور چشم: نور دیده، روشنی چشم *دل و جان: مجازاً تمام وجود و زندگی *دل و جان باز یافته تو: تمام وجود و زندگی خودم را دوباره از تو به دست آوردم *خوان: سفره، مجازاً از خوردنی و غذا *بسی: بسیار، قید *غریب نوازی: ملامت و مهربانی در حق غریب و بینوا و درویش *از غریب نوازی تو آسودم: من غریب نیازمند از لطف تو بسیار آسوده بودم *باید: شایسته، سزاوار

*ادا کردن حق کسی را: گزاردن حق او، به جای آوردن حق کسی، پرداختن و پس دادن حق کسی *رنجور: آزرده، دردمند *رنجور و غمگین: مترادف هستند *دیرگاهی: مدت زمان زیاد *ولایت: سرزمین، شهر، زادگاه *عزیمت کردن: سفر کردن، قصد سفر کردن *ناز: رفاه، آسایش، فخر، افتخار، غمزه، کرشمه *ناز و نعمت: آسایش و رفاه و وسایل زندگانی

۱۰- جز یکی دختر عزیز، مرا نیست و بسیار هست چیز مرا

*را: مالکیت و تعلق *نیست: وجود ندارد *چیز: ثروت و دارایی *تضاد: نیست و هست
*معنی: چوپان گفت: من به جز این دختر که برایم بسیار عزیز است فرزند دیگری ندارم، اما مال و ثروت زیادی دارم.

۱۱- گر نهی دل به ما و دختر ما هستی از جان عزیزتر بر ما

*نهی: مضارع التزامی، بنهی *بر: نزد، پیش *دل نهادن به چیزی یا کسی: کنایه از علاقه مند شدن به چیزی یا کسی
* هستی از جان عزیزتر بر ما : کنایه از نزد ما از جان هم بسیار دوست داشتنی تر هستی *تکرار: ما
*معنی: اگر دل به من و دخترم بسیاری و به ما علاقه مند شوی، نزد ما از جان هم بسیار دوست داشتنی تر هستی.

۱۲- بر چنین دختری به آزادی اختیار کنم به دامادی

*به آزادی: آزادانه، بی هیچ اجباری *اختیار کردن: برگزیدن، انتخاب کردن *ضمیر - ت: مفعول
*معنی: من تو را بر چنین دختری آزادانه و بی هیچ اجباری به دامادی خود برمی‌گزینم.
۱۳- و آن چه دارم ز گوسفند و شتر دهمت تا ز مایه گردی پر

*مایه: سرمایه، دارایی *ت: متمم

*معنی: و آن چه از گوسفند و شتر دارم به تو می‌بخشم تا از سرمایه بی‌نیاز شوی (ثروتمند شوی).

خیر که این خبر را شنید، شادمان شد و از سفر چشم پوشید. فردای آن روز جشنی بر پا کردند و چوپان دختر خود را به خیر داد. خیر پس از رنج بسیار به خوشبختی و کام یابی رسید. پس از چندی چوپان با خانواده خود از آن جایگاه کوچ کرد. خیر پیش از حرکت به سوی درختی که شفا بخش چشم‌های او بود رفت و دو آنبان از برگ‌های آن - یکی برای علاج صرعیان و دیگری برای درمان نابینایان - پر کرد و با خود برداشت و همگی به راه افتادند.

*چشم پوشیدن: کنایه از منصرف شدن *کام یابی: به آرزوی خود رسیدن، به مقصود نایل آمدن، بهره‌مند گشتن *انبان: کیسه‌ای بزرگ که از پوست دباغی شده‌ی گوسفند درست شده‌ی *علاج: معالجه و درمان *صرعیان: بیماران مبتلا به عَش خانواده چوپان راه‌درازی پیمود تا به شهر رسید. از قضا دختر پادشاه آن شهر به بیماری صرع مبتلا بود و هیچ پزشکی از عهده درمان او بر نمی‌آمد. پادشاه شرط کرده بود که دختر خود را به آن کس بدهد که دردش را علاج کند و سر آن کس که جمال دختر را ببیند و چاره‌ی دردش نکند، از تن جدا کند. هزاران کس از آشنا و بیگانه در آرزوی مقام و شوکت، سرخویش را به باد دادند. *شوکت: جاه و جلال *سر خود را بر باد دادند: کنایه از خود را به کشتن دادند، موجب مرگ خود شدند.

خیر با شنیدن این خبر کسی را نزد شاه فرستاد و گفت که علاج دختر در دست اوست و بی آن که طمعی داشته باشد، برای رضای خدا در این راه می‌کوشد. شاه با میل پذیرفت و گفت: «عاقبت خیر باد چون نامت». سپس او را با یکی از نزدیکان به سرای دختر فرستاد. خیر دختر را دید که بسیار آشفته و بی آرام است. نه شب خواب و نه روز آرام دارد.

*در دست داشتن کاری: کنایه از توانایی انجام آن کار را داشتن *طمع: امید، آرزو، توقع، چشم داشت، زیاده‌خواهی *رضاً: خشنودی
*عاقبت خیر باد چون نامت: تضمین مصراعی از شعر همین داستان، به معنی، سرانجام این کار (درمان دختر) مانند نام تو خیر باشد.

بی‌درنگ مقداری از آن برگ‌ها را که همراه داشت، سایید و با آن شربت‌ی ساخت و به دختر خوراند. همین که دختر آن شربت را خورد، از آشفته‌گی بیرون آمد و به خواب خوشی فرو رفت. پس از سه روز بیدار شد و غذا طلبید. شاه که این مژده را شنید، بی‌درنگ نزد دختر رفت و از دیدن او، که آرامش یافته و با میل غذا خورده بود، بسیار شاد شد. پس به دنبال خیر فرستاد و به او خلعت و زر و گوهر فراوان بخشید.

بی درنگ: بدون تاخیر و تأمل، بی دیرکرد، فوراً آشفتگی: شوریدگی پریشان حالی، پریشانی، اختلال، نابسامانی * مؤده: بشارت، خبرخوش
*خلعت: جامه ای که بزرگی به کسی بخشد.

از قضا وزیر شاه نیز دختر بسیار زیبا داشت که بیماری آبله دیدگانش را تبه ساخته بود. از خیر خواست که چشم دخترش را درمان کند. خیر با داروی شفا بخش خود چشم آن دختر زیبا را بینا کرد. پس از آن خیر از نزدیکان شاه شد و هر روز بر جاهش افزوده می گشت تا آن که پس از مرگ شاه بر تخت شاهی نشست. اتفاقاً روزی با همراهان برای گردش به باغی می رفت، در راه شر را دید او را شناخت و فرمان داد که در حال فراغت او را به نزدش ببرند. چوپان، که از ملازمان او بود، شمشیر به دست، شر را نزد شاه برد. شاه نامش را پرسید. گفت: نامم «مُبَشِّر» است.
شاه گفت: نام حقیقی خود را بگوی.

گفت: نام دیگری ندارم.

شاه گفت: نامت شرّ است. تو آن نیستی که چشم آن تشنه را برای جرعه ای آب بیرون آوردی و گوهرش ربودی و آب نداده با جگر سوخته در بیابان تنهایش گذاردی؟ اکنون بدان که:

*از قضا: اتفاقاً، قضا را * تبه: فاسد، خراب * دیدگانش را تبه ساخته بود: چشم هایش را کور کرده بود. * جاه: مقام، منزلت، جایگاه
* فراغت: آسایش، راحتی، آسودگی * مُلازم: کسی که همیشه با کس دیگر باشد، همراه، نوکر * مُبَشِّر: بشارت دهنده، مؤده دهنده
* ربودی: دزدیدی، برداشتی * جگر سوخته: کنایه از پریشان و دل آزرده، دردمند و رنج دیده

۱۴- منم آن تشنه گهر برده بخت من زنده، بخت تو مرده

* منم: من هستم * گهر: گوهر، جوهر، سنگ گران بها از قبیل مروارید، الماس، یاقوت، فیروزه و امثال آن ها * گهر برده: گهر از دست داده
* تشنه گهر برده: صفت جانشین اسم

* بخت من زنده: کنایه از سعادت مند و خوشبخت بودن * بخت تو مرده: کنایه از بد بخت بودن * تضاد: زنده و مرده * بخت: تشخیص و استعاره؛ زیرا زنده و مرده است؛ که از صفات و ویژگی های انسان است. * جناس ناقص: برده و مرده
معنی: من همان فرد تشنه ای هستم که تو لعل مرا دزدیدی اکنون بخت و اقبال نیک به من روی آورده است و بخت و اقبال از تو دور شده است.

۱۵- تو مرا کشتی و خدای نکشت مقبل آن کز خدای گیرد پُشت

* مقبل: خوشبخت، نیک بخت و خوش اقبال * پشت: توان، نیرو، یآوری حمایت

* پشت گرفتن از کسی: حمایت شدن از کسی، توان و نیرو گرفتن

* این بیت و بیت بعدی اشاره دارد به آیه ۲۶ سوره آل عمران «تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ»

* معنی: تو به گمان خودت مرا کشتی اما خداوند مرگ مرا نخواست، انسان خوش بخت کسی است که از خداوند نیرو و توان بگیرد.
(خداوند یاری اش کند و پشت و پناهش باشد).

۱۶- دولتتم چون خدا پناهی داد اینکم تاج و تخت شاهی داد

* دولت: سعادت و خوشبختی، بخت * م: در اینکم، متمم است ← اینک به من * مراعات نظیر: تاج، تخت، پادشاهی

معنی: چون پناه بردن به خدا به من دولت و اقبال داد (مرا از شرّ تو حفظ کرد) اکنون هم همان خداوند، تاج و تخت پادشاهی بخشید.
* شر چون در او نگریست، وی را شناخت و خود را به زمین انداخت و:

۱۷- گفت: «زنهار اگر چه بد کردم در بد من نبین که خود کردم»

* زنهار: امان، پناه، مهلت، این واژه یک شبه جمله است. * توجه: خود را خد بخوانید.

معنی: شرگفت: امان بده، هر چند من بد کردم ولی به بدی من توجه نکن؛ زیرا من به خودم بد کردم.

۱۸- گفت: «اگر خیر است خیراندیش تو شری، جز شرّت نیاید پیش»

* خیراندیش: خیرخواه * پیش آمدن: اتفاق افتادن، روی دادن * ت: در «جز شرّت نیاید پیش» متمم است ← از تو جز شر پیش نیاید

تضاد: خیر و شر***واج آرایی**: تکرار صامت /ر/ ***توجه**: این بیت با ضرب المثل «از کوزه همان تراود که در اوست» ارتباط معانی دارد.
***معنی**: چوپان گفت: اگر چه خیر، انسان خیرخواهی است اما تو شر هستی و به جز شرّ و بدی، کاری از تو ساخته نیست.

۱۹- درتنش جُست و یافت آن دو گهر تعبیه کرده در میان کمر

تعبیه کردن**: آماده کردن و قرار دادن، ساختن و آراستنکمر**: مجاز از کمر بند، شالی که به دور کمر می بستند.

معنی: چوپان تن شر را جستجو کرد و آن دو گهر(لعل) را که در میان کمر بند خود پنهان کرده بود، یافت.

۲۰- آمد آورد پیش خیر فراز گفت گوهر به گوهر آمد باز

گوهر اول**: به معنی جواهرِ سرخ رنگ مانند یاقوتفراز**: نزد، پیش***گوهر دوم**: استعاره از خیر***جناس تام**: گوهر و گوهر

***معنی**: چوپان آمد و دو لعل را نزد خیر آورد و گفت: سرانجام گوهر(لعل) به نزد صاحبش (خیر) برگشت.

بازنویسی هفت پیکر نظامی داستان های دل انگیز ادب فارسی، زهرا کیا (خانلری)

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- در ابیات زیر، واژه های «آبدار» و «همّت» را از نظر معنایی بررسی کنید.

حالی آن لعل آبدار گشاد پیش آن ریگ آبدار نهاد

***آبدار**: خوش رنگ، شفاف و درخشان ***آبدار**: دارنده آب

شربتی آب از آن زلال چو نوش یا به همّت ببخش یا بفروش

***همّت**: بخشش، جوان مردی، بلند طبعی، بلند نظری

چشم تشنه چو کرده تباه آب ناداده کرد همّت راه

***همّت**: قصد و عزم

۲- متضادّ واژه های زیر را از متن درس بیابید.

***پاکی**: خُبّت = ناپاکی

***بدبخت**: مُقبل = خوشبخت

***غنی**: مُفلس = فقیر و گدا

۳- کلمه «گذاشتن» در معنای حقیقی «قرار دادن» کاربرد دارد و مجازاً به معنای «وضع کردن و تأسیس کردن» است؛ امّا «گزاردن»

به معنای «به جا آوردن، ادا کردن و اجرا کردن» است؛ جمله های زیر را بر پایه این توضیح، اصلاح کنید.

***بنیانگزار مؤسسه**، اعضای شورای سیاست گذاری را معرفی کرد. ← **بنیانگذار**

***دانش آموزان زحمات خدمتگذار مدرسه را ارج می نهند و از او سپاسگزاری می کنند.** ← **خدمتگزار**

***نامه امام علی (ع)**، در بردارنده پیام های اصلی یک حکومت عادلانه برای همه کارگزاران است. ← **کارگزاران**

۴- با توجه به عبارت زیر، به پرسش ها پاسخ دهید.

ناگهان جوانی را دید نابینا که بر **خاک** افتاده است و از درد و تشنگی می نالد و خدا را می خواند.

قید مفعول مُتمّم

(الف) نقش دستوری واژه های مشخص شده را بنویسید.

(ب) زمان و نوع هر یک از فعل ها را معین کنید.

***دید**: ماضی ساده

***افتاده است**: ماضی نقلی

***می نالد و می خواند**: مضارع اخباری

قلمرو ادبی

۱- ابیات درس در چه قالبی سروده شده است؟ دلیل خود را بنویسید.

مثنوی؛ زیرا **قالبی** از شعر فارسی است که تعداد ابیات آن محدودیتی ندارد و برای سرودن داستان ها و مطالب طولانی کاربرد دارد. در این قالب،

هر **بیت** قافیه ای جداگانه دارد و به همین دلیل به آن مثنوی (دو تا دو تا) گفته می شود. از بزرگ ترین سروده های ادبیات پارسی که در قالب

مثنوی سروده شده اند، **شاهنامه** فردوسی می باشد. **کلیله و دمنه رودکی** و آفرین نامه **ابوشکور بلخی** نیز از اولین نمونه های مثنوی است. از

جمله دیگر سرایندگانی که از این قالب استفاده کرده‌اند می‌توان از مولانا جلال‌الدین بلخی نام برد که مطالب عرفانی خود را در قالب مثنوی به شیوه تمثیل سروده است. جامی و نظامی نیز از دیگر شاعران بزرگ این قالب شعری اند. این قالب شعری خاص زبان فارسی است.

۲- بیت زیر را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

مَنَم آن تشنه گهر برده
بخت من زنده و بخت تو مرده

* **بخت من زنده:** کنایه از سعادت‌مند و خوشبخت بودن، بخت با من بوده * **بخت تو مرده:** کنایه از بدبخت بودن، بخت تو برگشته * **تضاد:** زنده و مرده * **بخت:** تشخیص و استعاره؛ زیرا زنده و مرده است؛ که از صفات و ویژگی های انسان است. * **جناس ناقص:** برده و مرده
۴- به بیت زیر توجه کنید:

نقش کردم رخ زیبای تو در خانه دل
خانه ویران شد و آن نقش به دیوار بماند

در مصراع اول، شاعر، «دل» را به «خانه» تشبیه کرده است؛ سپس در مصراع دوم، به سبب شباهت آن دو به هم، مشبّه را حذف کرده و فقط مشبّه به (خانه) را ذکر کرده است تا شباهت را تا مرحله یکی شدن نشان دهد؛ به این تصویر خیال انگیز، «استعاره» می گویند. مثال برای حذف مشبّه به: خورشید شکفت.

خورشید به گل تشبیه شده است، «شگفتن» از ویژگی های گل است که به خورشید نسبت داده شده است.

* در ابیات زیر، استعاره را بیابید و مقصود از آن ها را بنویسید

دیده آتشین من برکش
و آتشم را بکش به آبی خوش

* آتش: استعاره از تشنگی

در چراغ دو چشم او زد تیغ
نامدش گشتن چراغ دریغ

* چراغ مصراع دوم: استعاره از چشم خیر

قلمرو فکری

۱- چرا «شر» از «خیر» چشم هایش را طلب کرد؟ چون بد ذات بود و گفت چیزی به من بده که هرگز نتوانی باز پس بگیری.

۲- در بیت «آمد آورد پیش خیر فراز
گفت گوهر به گوهر آمد باز»، مقصود از گوهر اول و دوم چیست؟

* گوهر اول: به معنی جواهر سرخ رنگ مانند یاقوت
* گوهر دوم: استعاره از خیر

۳- کدام قسمت درس، مصداق مناسبی برای مفهوم آیه شریفه «تَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتَذَلُّ مَنْ تَشَاءُ» (سوره آل عمران، آیه ۲۶) است؟

* معنی آیه: هر کس را بخواهی، عزت می دهی، و هر که را بخواهی خوار می کنی

ابیات هم مفهوم در درس: تو مرا کشتی و خدای نکشت
مقبِل آن کز خدای گیرد پشت

دولتم چون خدا پناهی داد
اینکم تاج و تخت شاهی داد

۴- هر یک از مَثَل های زیر، با کدام بخش از متن درس مناسبت دارند؟

* از ماست که بر ماست: گفت: «زنهار اگر چه بد کردم
در بد من نبین که خود کردم»

* از کوزه همان برون تراود که در اوست: گفت: «اگر خیر است خیراندیش
تو شری، جز شرّت نیاید پیش»

۵- داستان خیر و شر را با ماجرای حضرت یوسف (ع) مقایسه کنید.

خیر مانند حضرت یوسف بی گناه است و شر مانند برادران یوسف ناجوان مرد، حسود و بدذات است. خیر چون مانند یوسف پاک و بی گناه بود، سرانجام به پادشاهی و خوش بختی دست می یابد ولی شر مانند برادران یوسف، به بدبختی افتاد و به سبب شرمندگی، خواستار بخشش شد.

۶- مقصود از «خاک تشنه» در بیت: «شر که آن دید دشنه باز گشاد / پیش آن خاک تشنه رفت چو باد» چیست؟

استعاره از خیر

۷- محوری ترین پیام داستان چیست؟

سر انجام نیک خواهی رستگاری است و عاقبت بد اندیشی تباهی و نابودی است

گنج حکمت

مزار شاعر

* تیمور لنگ، گاه سوار بر اسبی که لگامی زرین داشت - سرگرم اندیشه های دور و دراز خود - از میدان جنگ به گورستان می رفت و از اسب پیاده می شد و تنها در میان قبرها به گردش می پرداخت و هر گاه بر مزار یکی از نیاکان خود یا شاعری بزرگ، سرداری دلاور و دانشمندی نامدار می گذشت، سر فرود می آورد و مزار او را می بوسید.

* لگام: دهنه، افسار اسب * زرین: طلائی، صفت بیانی نسبی * سرگرم: مشغول * دور و دراز: طولانی، بسیار دور، سخت طولانی، کنایه از بی انتها * نیاکان: جمع نیا، اجداد، نیا + ک + ان - اسم + واج میانجی + نشانه جمع

* تیمور، پس از آن که شهر توس را گشود، فرمان داد که از گشتار مردم آن دست بردارند؛ زیرا فردوسی، شاعر ایرانی، روزگار خود را در آن به سر برده بود. آنگاه تیمور بر سر مزار او شتافت و چون جذبه ای اسرار آمیز او را به سوی فردوسی می کشید، خواست که قبرش را بگشایند: «مزار شاعر غرق در گل بود».

* جذبه: گیرایی، کشش، جذابیت * اسرار آمیز: آمیخته به رازها و پوشیدگی ها در آمیخته به رمز و راز، رازگونه، ناشناخته * مزار: گور، قبر، آرامگاه، به ویژه قبری که زیارتگاه باشد

* چون جذبه ای اسرار آمیز او را به سوی فردوسی می کشید: نیرویی ناشناخته او را به سوی فردوسی کشید.

* «مزار شاعر غرق در گل بود»: قبر فردوسی به خاطر انسانیت و فرهنگ دوستی پر از گل شده بود.

* مفهوم: انسان های نیکوکار و خوب، سرانجامی زیبا و سعادت مند دارند و از آنان به نیکی یاد می کنند.

* تیمور در اندیشه شد که پس از مرگ، مزار کشور گشایی چون او چگونه خواهد بود. پس، از راه قره قورم به سوی تاتار - آن جا که نیای بزرگش، چنگیز، در معبدی آهنین آرمیده است روی آورد.

در برابر زایر نامدار که زانو بر زمین زده و سرفرود آورده بود، سنگ بزرگی را که برگور فاتح چین نهاده بودند، برداشتند؛ ولی تیمور ناگهان بر خود لرزید و روی بگردانید: «گور ستمگر غرق در خون بود».

* کشورگشا: فاتح کشور، کشورگیر * قره قورم: به معنای بیابان سیاه، صحرائی در ترکمنستان * تاتار: تتر و یا تتر نام قومی در ترکستان است، مغول، نام جایگاه زندگی مغول ها که زمین وسیعی بوده * چنگیز: نام اصلی او «تموچین» بود * معبد: جای عبادت، پرستشگاه، ج. معابد

* آرمیده: خفته، خوابیده، آرام گرفته * چنگیز، در معبدی آهنین آرمیده است: چنگیز مرده و در جایگاهی از جنس آهن دفن شده است.

* زائر: زیارت کننده * زایر نامدار: زیارت کننده مشهور، منظور تیمور لنگ است زیرا پس از فتح هر سرزمینی، قبر بزرگان، شاعران و نامداران

آن جا را زیارت می کرد * زانو بر زمین زده و سر فرود آورده بود: کنایه از احترام گذاشتن * فاتح چین: منظور چنگیزخان مغول

* «گور ستمگر غرق در خون بود»: قبر چنگیز به خاطر ظلم و ستم و کشتار بی رحمانه پر از خون شده بود.

* مفهوم: انسان های بدکار و ستمگر، پایانی عذاب آور و دردناک دارند و از آنان به زشتی یاد می شود

فرانسوا کوپه

* با مقایسه ی آن چه تیمور از قبر فردوسی و چنگیز دیده است، نتیجه می گیریم که نیکوکاری باعث سعادت؛ و قتل و غارت و ظلم باعث بدبختی و عذاب است و انسان بعد از مرگ نتیجه اعمالش را می بیند.

* فرانسوا کوپه: نویسنده و شاعر قرن نوزدهم میلادی اهل فرانسه است. از آثار اوست «عابر»، «فردوسی»، «برای تاج»، «صمیمیتها».

«دفتر سرخ» و «فروودستان»